

حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال دهم، شماره ۲۳۸ / ۱۰ تیر ۱۴۰۴ / ژوئیه ۲۰۲۵

حقوق پناهندگان افغانستانی در ایران - ۲



در این شماره می‌خوانید:

افغانستانی‌ستیزی؛ حمله به تاریخ فرهنگ

اخراج گسترده و آینده موهوم؛ دختران افغانستانی در چنگال قوانین طالبان

مسئولیت بین‌المللی جمهوری اسلامی در قبال اخراج اجباری پناجویان

حقوق پناجویان افغانستانی در ایران

پناهندگی در قوانین جمهوری اسلامی

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سردبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: بهنام دارایی‌زاده، مینا موحد، نریمان آبکنار و سیروان منصوری

صفحه‌بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت‌هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است

و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

نریمان آبکنار

متولد ایران هستند. به نظر شما اطلاق عنوان اتباع بیگانه برای کسی که خودش و پدر و مادرش متولد یک کشور هستند، از چه ناشی می‌شود؟

در پیوند به دیرینگی و همگنی مردمان دو سرزمین آشنا و هم‌پیوند افغانستان و ایران نه تنها دل مردمان هر دو سرزمین گواه مهربانی‌ها و همدلی‌ها بوده، بلکه روح تاریخی ایران بزرگ و کهن، لبریز عشق و مهربانی است. روح ایران را اگر جدا از رویکرد دولت‌ها به بررسی بگیریم، همیشه بستر فرهنگی ایران و افغانستان به جز عشق دیگر تخمی را نکاشته است.

خویشاوندی معنوی و بوی جوی مولیان تاجیکستان، تهران و کابل در روان جمعی مردمان این سرزمین همگن، جاری است و همه از خوان کرم و شکرین فارسی حظ می‌برند و بدان عشق می‌ورزند. ولی همان‌گونه‌ای که شما در پرسش‌تان فرمودید، دولت‌های بیگانه از مردم، ستیزه‌جو و عمدتاً ایدئولوژیک در کشاکش دهر به سمت آشنایی‌زدایی گام زده‌اند و تا توانسته‌اند، تخم کین کاشتند و زمینه را برای بی‌اعتمادی فراهم ساختند. رنگ‌باختن و تیرگی روابط امروز، خواست و نیت این‌گونه دولت‌هاست.

به همین دلیل مانند گذشته رابطه و خویشاوندی معنوی یا آشنایی مردمان، درخشان و مهرآلود نیست. در واقع دولت‌های آشنازدا یا واگرا تلاش کردند تا ادبیات نفرت و واگرایی را جایگزین همگرایی و خویشاوندی معنوی سازند. حتا در ادامه این تیرگی، بیم آنست که دیگر طوطیان هند هم از سخن گفتن فارسی شکرشکن نشوند. زیرا با

عبدالمنان شیوا شرق نویسنده و تحلیل‌گر سیاسی متولد بدخشان افغانستان است و در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و روابط بین‌الملل کارشناسی ارشد دارد. او در زمان سقوط کابل در سال ۲۰۲۱ معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان بود و امروز در آلمان زندگی می‌کند.

با توجه به مشترکات تاریخی، فرهنگی و زبانی در ایران کهن که مرزهای بسیار گسترده‌تری از ایران امروزی را در بر می‌گیرد و تنش‌هایی که در مورد مهاجران افغانستانی در ایران هرازگاهی بالا می‌گیرد، در این شماره مجله به سراغ آقای شرق رفتیم تا در مورد نقش سیاست‌های افغانستانی‌ستیزی در تخریب ریشه‌های مشترک افغانستان و ایران گفتگو کنیم.

کشور ایران در چندین دهه گذشته میزبان میلیون‌ها مهاجر افغانستانی بوده است حضور این جمعیت عظیم در کشور میزبان گاهی تنش‌هایی را نیز به همراه داشته است. با آن همه در طول همه این سال‌ها بخش عظیمی از پیکر جامعه ایران به سمت مهاجران افغانستان با همدلی و مهربانی نگاه کرده‌اند اما سیاست‌های جمهوری اسلامی و در مواردی ادبیات حکومتی ایران در لایه‌هایی از جامعه نیز رخنه کرده است. در این ادبیات جامعه مهاجر همواره با عنوان «اتباع» و «اتباع بیگانه» یاد شده‌اند در حالی که حداقل دو نسل از این مهاجران

افغانستانی‌ستیزی؛ حمله به تاریخ فرهنگ



هم‌زمان، هم‌فرهنگ و آشنایان چنین رفتار می‌شود که در هیچ آیین دیگر جا ندارد. و در حقیقت دیگر «رواق‌منظر» هیچ‌کسی در این دو خانه مشترک، «آشیانه» هم‌زمان و خویشاوند معنوی‌اش نیست.

من این همه را ناشی از سیاست فرهنگ‌ستیزانه و واگرایانه دولت‌های ایدئولوژیک می‌بینم. گونه‌ای که این دولت‌ها، دو نسل‌زاده شده در خاک مبارک ایران فرهنگی را نیز بیگانه تلقی می‌کند. سیاستی که برخلاف جغرافیای معنوی شاهنامه و محتوای درخشان گلستان و بوستان سعدی شیرازی است. نه تنها این بزرگان، بلکه در خانه افغانستان، نسترهای زندانی‌شده و بانوان اسیر روزگار افغانستان، زلف خود را چون گیسوان فروغ فرخ‌زاد گره زده‌اند و در هر تپشی از بازکردن پنجره و فروریختن دیوار سخن می‌گویند. این همه را تنها سیاست‌انکار و واگرا می‌تواند نادیده بگیرد.

بنابراین به نظر من استعلا‌ی دولت ایدئولوژیک سبب شده است که حتا عده‌ای از نخبه‌گان و فرهنگیان ایران درخشش گذشته را فراموش کنند و گام گام دنبال نقش قدم‌های دولت موجود راه بروند. مستولی‌شدن سیاست نادرست این‌گونه دولت‌ورزی، دلیلی است بر آشنازدایی فرهنگیان ایران نسبت به شهروندان بخشی از ایران تاریخی یا افغانستان.

کشورهای منطقه ما به خصوص کشورهای ایران، افغانستان و چند کشور دیگر ریشه تاریخی، فرهنگی و زبانی مشترکی دارند و در روزگاری نه چندان دور هر کدام بخشی از این جغرافیای بزرگ بودند. حتی بعضی از مرکزهای این جغرافیا

عمری کمتر از ۲۰۰ سال دارند و ما در نقاط مرزی هنوز شاهد اقوام و خویشاوندانی هستیم که نیمی از آن‌ها امروز شهروندان یک کشور و نیم دیگر شهروندان کشور دیگر هستند. این مسأله را به خصوص در شهرهای مرزی ایران و افغانستان می‌توانیم ببینیم. با این توضیح می‌خواهم پیرسم عملکرد حکومت‌هایی که می‌آیند و می‌روند به نظر شما می‌تواند چه تاثیری بر روابط مردمی بگذارد که نه تنها ریشه‌های تاریخی و فرهنگی‌شان مشترک است که خویشاوندان یک‌دیگر به شمار می‌روند؟

فروریختن یا پایان دایمی دیوارها، آرمان‌راهدری ما انسان‌های حوزه بزرگ تمدنی و تاریخی است. این رویا دست‌یافتنی نیز هست. در تجربه سیاسی بشر اتفاق افتاده، مرزها شبیه قفس‌ها خواهند مرد و دیگر سبب جدایی نخواهند شد. مفهوم جهان‌شهروندی، یا ایده بخشایش جهانی، خویشاوندی معنوی، همگن‌بودن، ایده خودی یا آشنایی‌دیرینه، همه همچون پتکی مرزها را نابود خواهد کرد. چنانکه در آلمان اتفاق افتاد و دیوار را با خنده و محبت از بنیاد فروریختند.

مرزهای میان ما نیز پایدار نیست و از همان نخستین روز تولدشان مرده‌اند و هیچ معنایی ندارند. زیرا نسیم شیراز و دماوند تا دامن هندوکش و تا بخارا هم چنان سمند تیزبال در سفر است و از هریوای باستان به جغرافیای شاهنامه هرازگاهی گذر می‌کند.

به باور من رفت و آمد حکومت‌ها، هیچ‌تاثیری در مشترکات مردمان همگن و خویشاوند نداشته است. با وجودی که قدرت‌ها و حکومت‌ها تغییر کرده‌اند،

چهره عوض کردند و حتا ادبیات نفرت پدید آوردند اما محبت و همگرایی مردمان هم‌چنان پایدار و درخشان باقی مانده است.

همین لحظه، فرهنگ هرات باستان با فرهنگ مشهد تفاوتی ندارد. زبان کابل با تهران و دوشنبه، هنر و ادبیات تاجیکستان با ادبیات بلخ و بدخشان، هیچ تفاوتی نکرده است. این یک حقیقت است و دولت‌ها اگر سیاست‌انکار و واگرایی را کنار بگذارند متوجه می‌شوند که پایتخت‌اصلی اقتدار فرهنگی و زبان فارسی در دل و جان مردمان این سرزمین‌هاست. از سوی دیگر سیاست انکار در مدت طولانی، نتوانسته است مانع این خویشاوندی معنوی و فرهنگی شود.

این بزرگترین مصیبت روزگار ماست. مبدا این روزگار ادامه پیدا کند. محرومیت کودکان فارسی از آموزش در سرزمین مشترک و تمدنی‌شان، خلاف تفکر سعدی‌شیرازی است و منشور کوروش کبیر است. بنی آدم اعضای یکدیگرند را نباید انکار کرد. چراغی اگر در کابل روشن می‌شود، تابناکی بخت تهران است و اگر در تهران فروزان می‌شود، رستگاری دوشنبه و سمرقند خواهد بود. شکوه و اقتدار دماوند پایداری کوه البرز یا کوه عقاب‌نشین بدخشان است.

با وصف این که در چندین دهه گذشته برای بخش عظیمی از کودکان افغانستان زمینه رفتن به مدرسه مهیا بود و گاهی مقامات حکومتی نیز از این مسأله حمایت کردند اما بخشی از این کودکان نیز به دلایلی مانند نداشتن مدرک از تحصیل بازمانده‌اند و زمینه دسترسی به تحصیلات عالی برای بسیاری از مهاجرانی که مدرسه را در ایران تمام کرده‌اند مهیا نبوده است. می‌خواهم نظر خود را در این مورد بیان کنید.

«روزگار غربی است نازنین!» با وجودی که حافظ از شکافتن سقف فلک گفته است و از بربادی لشکر غم و خون‌خواهی عاشقانه سخن گفته است یا اینکه شمس تبریزی گفته بود «اگر تمام مردم جهان خویشان را به ریش من بیاویزند، سخن جز حق نخواهم گفت» یا شیخ معرفت‌گرا و عارف دل‌زنده ابوالحسن خرقانی گفته بود: «هر که در این سرا

گاهی یک سوال تأمل انگیز از سوی نخبگان و قلم به دستان افغانستان مطرح می‌شود که چگونه می‌شود مولانای بلخی، سنایی غزنوی، خواجه عبدالله انصاری و... هموطنان حافظ و سعدی شیرازی، فردوسی طوسی، عمر خیام و دیگران باشند اما همشهری‌ها و هموطنان مولانا و سنایی در شیراز و طوس و نیشابور «اتباع

بیگانه» خطاب شوند و در همه ناهنجاری اجتماعی موجود در کشور میزبان به عنوان اولین متهمان از آن‌ها نام برده شود. این پرسش، کنایه‌ای تلخ و تأمل برانگیز در خود دارد. می‌خواهم با توجه به مرزبندی‌های امروز نظر شما را در مورد طرح چنین پرسش‌هایی بدانم؛ پرسش‌هایی که نشان می‌دهند برخاسته از ذهن‌هایی هستند که بر علاوه گلابه از همسایه تعلقات فراوانی به آن گستره فرهنگی نیز دارند.

مسأله‌ایکه مرا نیز متعجب می‌سازد همین است که در افتخارات بزرگ تمدنی و هنگام نام‌بردن از هزاران خورشید تابناک این تمدن بزرگ، دولت‌های حاکم از همه سبقت می‌جویند و حتا در ثبت کردن میراث‌های ملموس و غیر ملموس دعوا و جدال می‌کنند.

وقتی سخن از مولانا جلال الدین بلخی می‌شود یا از رودکی تا فردوسی همه خویشتن را هم‌زبان و هم‌فرهنگ معرفی می‌کنند. ولی در میدان حقیقت از هم‌شهری مولانا، رابعه، خواجه عبدالله انصاری یا سنایی غزنوی نفرت دارند و او را بیگانه می‌خوانند. این نوع تضاد و از خودبیگانگی است که در بسیاری‌ها رسوخ کرده است.

باید این‌گونه رفتارها منسوخ گردند تا همه حقیقت را درک کنیم. تا زمانی‌ما از هر دو طرف از خودبیگانگی بیرون نشویم در دام تعصب و خودستیزی خواهیم بود که خسران بزرگ خواهیم کرد. وقتی‌ما در افتخارات و ارزش‌های فرهنگی و ادبی با هم مشترکیم و بدان تعلق داریم بایسته است که در رفتارمان با ریشه‌های اصلی تاریخی و فرهنگی‌مان، هم‌چون بیگانه‌گان رفتار نکنیم. فرهنگ فارسی و ریشه‌های درخشان

تمدنی آن می‌تواند چتر فراگیر بازگشت ما به اصالت فرهنگی و شکوه تاریخ‌مان باشد در غیر این صورت به فصل‌های متروک جهان تعلق خواهیم گرفت.

یکی از مسائلی که در بیش از بیست سال گذشته در افغانستان بسیار تنش آفرید، مسأله هویت‌های فرهنگی و زبانی در این کشور بود و عامل اصلی این تنش‌زایی نیز حکومت‌های افغانستان بودند که این رویکرد را از اسلاف خود به ارث برده بودند. بعد از روی کار آمدن حکومت طالبان در افغانستان این مسأله با شدت بیشتری پیگیری شد به گونه‌ای که همه هویت فرهنگی نه‌تنها فارسی‌زبانان افغانستان که بسیاری از اقوام دیگر نیز مورد هجوم این گروه قرار گرفته است. در چنین شرایطی حکومت ایران از اولین حکومت‌هایی



بود که نمایندگی‌های سیاسی افغانستان در ایران را به طالبان واگذار کرد و گاهی شاهد رفت و آمد و ملاقات سران طالبان با مقامات ایرانی نیز هستیم. برای شما به عنوان کسی که سال‌ها در حوزه فرهنگ فعالیت کرده‌اید، چنین اقدامی می‌تواند چه معنایی داشته باشد.

با تاسف باید گفت که فرهنگ به عنوان یک نخستینه در سیاست کشورهای مورد بحث مطرح نبوده و همیشه به عنوان یک ابزار در سیاست واقع شده است. اگر فرهنگ فارسی اولویت دولت‌های حوزه تمدنی ما می‌بود، به یقین وضعیت بهتری از حال پیدا می‌کردیم. دولت ایران با وجودی که می‌دانست شیونیزم فرهنگی در افغانستان بیداد می‌کند، سیاست‌فارسی‌ستیزی دقیقاً شبیه امروز طالبان ادامه داشت، با آنهم مطابق به انتظار فرهنگیان و شهروندان همکاری نمی‌کردند.

فارسی‌هراسی و نوعی باج‌دادن به حاکمان شیونیست در کشورمان، سبب شد تا به صورت آشکار دستگاه دولت مورد حمایت جامعه جهانی در ستیز با فرهنگ فارسی کار کند. طوری که در جریان بیست‌سال سیاست سکوت و باج‌دهی تهران در مورد بحران جاری، سبب انزوای هویت و زبان فارسی شد. چنانکه امروز این سکوت در برابر بیداد و استبداد فرهنگی طالبان ادامه دارد.

تجربه سه سال پسا جمهورییت نیز نشان داد که تهران هم‌چنان در حالت از خودبیگانگی است و راهبردهش را تغییر نداده است. هر چند ماهیت دولت ایدئولوژیک دغدغه فرهنگی را نمی‌تابد با آنهمه آرمان راهبردی مردمان ما حمایت‌های درخشان از ارزش‌های بلند حوزه تمدنی است.

در چنین بیدادی و نابسامانی انتظار اساسی من از اربابان ذوق و جامعه روشنفکری و فرهنگی ایران و افغانستان است که بیشتر از پیش مسوولیت‌های خود را انجام دهند و در راستای دادخواهی فرهنگی و مدد فارسی گام بزنند.

یعنی بازگشت به اصالت‌تاریخی و فرهنگی را به گفتمانی درخشان مبدل کنند تا از خودبیگانگی و آشنازدایی‌رهایی پیدا کنیم. آبادی کاخ تعصب، شیونیزم فرهنگی، استبداد فرهنگی علیه حوزه تمدنی ما ناشی از غربت و مسوولیت‌گریزی ماست. برماست که غفلت‌های گذشته و نکرده‌های دی را جبران کنیم و دوباره کاخ بلند فارسی یا رنج خاطر و اندیشه فردوسی را رواق منظر گیتی بسازیم. بنابراین باید به سیاستی که نخستینه‌اش فرهنگ و حوزه تمدنی باشد برگردیم و واگرایی‌ها را به همگرایی عوض کنیم تا از درد تلخ و رنج کشنده از خودبیگانگی نجات یابیم.

نریمان آبکنار

که کرامت انسانی آن‌ها را زیر سوال می‌برد، نه تنها از نظر اخلاقی بلکه حتی از نظر راهبردی نیز نتیجه‌ی معکوس دارد. در چنین شرایطی، دولت‌ها می‌توانند و باید به دنبال راه‌حل‌های جایگزین باشند. راه‌حلی که هم امنیت ملی را تأمین کنند، و هم حرمت انسانی را حفظ نمایند. برای مثال، به جای اخراج دسته‌جمعی ۴۰ یا ۴۵ هزار نفری، می‌توان برای مهاجران غیرقانونی اقامت موقت اعلام کرد تا خود را ثبت کنند، وضعیت‌شان روشن شود، و به آن‌ها اجازه داده شود تا با وضعیت خود را اصلاح کنند یا با برنامه‌ریزی تدریجی بازگردند. چیزی که در همه جای دنیا رایج است.

بسیاری از مهاجران، به‌ویژه در بخش‌های ساختمانی، زراعت و خدمات، نیروی کار ارزان و قابل‌اعتماد فراهم کرده‌اند. می‌توان با صدور مجوزهای موقت، هم از این نیرو بهره برد و هم مهاجر را در موقعیت قانونی قرار داد و یا دولت ایران می‌تواند با همکاری با نهادهایی مانند سازمان جهانی مهاجرت یا کمیساری عالی پناهندگان، برنامه‌های بازگشت داوطلبانه، همراه با کمک‌های حمایتی، طراحی کند. اینکه در یک روز ۴۵ هزار نفر را تنها از یک مرز خارج بسازیم، کرامت انسانی مهاجر زیر سوال می‌رود.

به باور من، در جهانی که بحران‌های مهاجرت رو به افزایش است، مسئولیت کشورها هم چارچوب قوانین داخلی و هم در پرتو اخلاق انسانی و تعهدات منطقه‌ای و بین‌المللی معنا پیدا می‌کند. نحوه‌ی مواجهه‌ی ما با این بحران‌ها، نشان‌دهنده‌ی سطح بلوغ سیاسی و اخلاقی ما نیز هست.

واقعیت این است که شدت گرفتن روند اخراج مهاجران دقیقاً پس از پایان حمله‌ی اسرائیل به ایران، نمی‌تواند اتفاقی تلقی شود. به نظر من، این یک بهانه است تا مسأله‌ای بسیار ریشه‌دار و قدیمی

وحید پیمان دانش آموخته علوم سیاسی در دانشگاه هرات است و حدود دو دهه در عرصه خبرنگاری با رسانه‌های ملی و بین‌المللی فعالیت داشته است. او متولد ۱۳۶۳ است و تجربه دو دوره مهاجرت به ایران را دارد: یک بار در یک سالگی همراه خانواده‌اش مجبور به مهاجرت به ایران شده و بار دوم پس از اولین تسلط طالبان بر افغانستان. او اکنون در آلمان زندگی می‌کند. در ادامه مصاحبه او را با مجله حقوق ما در پیوند با اخراج گسترده مهاجران افغانستانی توسط جمهوری اسلامی ایران، می‌خوانید.

اخراج دسته‌جمعی مهاجران افغانستانی از ایران پس از حمله‌ی اسرائیل و امریکا به این کشور برای شما چه معنایی دارد؟

ببینید، من به‌عنوان کسی که نزدیک به یک‌سوم عمر خود را در ایران گذرانده‌ام، این وضعیت را از سه زاویه می‌نگرم. از یک‌سو می‌فهمم که هر دولت، از جمله جمهوری اسلامی ایران، ناگزیر است برای تأمین امنیت ملی و کنترل اوضاع داخلی، تصمیم‌هایی بگیرد که در نگاه نخست شاید سخت‌گیرانه به نظر برسد. حفظ تمامیت سرزمینی، مدیریت فشارهای اقتصادی، و کنترل مرزها حق هر دولتی است. به‌ویژه در وضعیتی که تنش‌های اخیر به وجود آمدند و دولت ایران هم تقریباً زیر فشار افکار عمومی خود نیز قرار دارد.

اما از سوی دیگر، نمی‌توان نادیده گرفت که نحوه‌ی اجرای این تصمیم، یعنی اخراج گسترده، فوری و بعضاً خشن مهاجران افغانستانی، با ارزش‌های انسانی و تعهدات بین‌المللی در تضاد قرار دارد. بسیاری از این افراد سال‌هاست در ایران زندگی کرده‌اند، کار کرده‌اند، فرزند به دنیا آورده‌اند، و بخشی از بافت اجتماعی شهرهای بزرگ شده‌اند. برخوردی

اخراج گسترده و آینده موهوم؛

دختران افغانستانی در چنگال قوانین طالبان



را، با توجیهی امنیتی و مقطعی، توجیه‌پذیر سازند. اتهام‌هایی مانند «جاسوسی برای اسرائیل» که برخی مقام‌های ایرانی علیه مهاجران افغانستانی مطرح کرده‌اند، در نگاه نخست بیشتر به یک روایت تبلیغاتی شباهت دارد تا ادعایی مستند. این‌که چگونه جامعه‌ای که سال‌هاست از سوی همین مقام‌ها به بی‌سوادی، فقر و حتا «عقب‌ماندگی» متهم می‌شود، ناگهان به شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی جاسوسی و ساخت پهلپاد برای موساد بدل می‌شود، نه تنها از منظر منطقی، بلکه از نظر عقل سلیم هم قابل‌پذیرش نیست.

بگذارید روشن بگویم: در کشوری که بسیاری از مهاجران حتی اجازه‌ی قانونی برای اقامت، کار یا سفر درون‌شهری ندارند، چگونه ممکن است افرادی بدون جلب توجه نهادهای امنیتی، به همکاری اطلاعاتی با یکی از پیچیده‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی جهان دست بزنند؟ این سناریو، اگر نگوییم فکاهی، دست‌کم غیرواقع‌گرایانه است.

و نکته سوم که از دید من از همه مهتر است که یک واقعیت اجتماعی در ایران وجود دارد که کمتر به آن پرداخته شده است و آن، شکاف عمیق میان تاریخ پر عظمت ایران و رفتار بخشی از نسل امروز در برابر «دیگران» است؛ رفتاری که در بسیاری موارد، بر پایه‌ی آگاهی تاریخی نیست و برآمده از نوعی خودکم‌بینی در برابر غرب و خودبزرگ‌بینی در برابر همسایه‌های شرقی است.

برای نمونه، رفتار بخشی از مردم ایران در برابر یک گردشگر اروپایی، گاه به گونه‌ای است که گویی با موجودی فراتر از خود روبه‌رو شده‌اند. دورش جمع می‌شوند، با تحسین یا هیجان با او رفتار می‌کنند و رفتارشان سراسر همراه با احترام و علاقه است.

اما در همان فضا، وقتی پای یک مهاجر افغانستانی به میان می‌آید، با تحقیر، توهین و حتی خشونت مواجه می‌شود و این دقیقاً همان دوگانه‌ی رفتاری

پس از اقدامات اخیر جمهوری اسلامی ایران علیه مهاجران و اخراج دسته جمعی آنها شاهد ویدیوها و اخباری از بدرفتاری عده ای از شهروندان ایران با مهاجران

افغانستانی نیز هستیم. هرچند نمونه هایی از چنین رفتاری در گذشته نیز دیده می‌شد اما شدت آنها همزمان با موضع تازه جمهوری اسلامی در مقابل مهاجران افغانستانی به چه معنی است؟

هرچند نمی‌توان رفتار تک‌تک شهروندان را به حساب یک ملت گذاشت، و بسیاری از ایرانی‌ها همچنان با مهاجران افغانستانی رفتار انسانی و شرافتمندانه دارند. اما شدت گرفتن خشونت‌های کلامی، تحقیرهای خیابانی و حتی حملات فیزیکی، ارتباط مستقیمی با لحن و رویکرد نهادهای حاکم دارد.

در واقع، وقتی یک دولت در سطح رسمی و رسانه‌ای، یک گروه مهاجر را به «جاسوسی»، «تهدید امنیت ملی» یا «مزاحمت برای جامعه» متهم می‌کند، بی‌آن‌که مدرک قانع‌کننده‌ای ارائه دهد، این پیام ناخواسته را به جامعه می‌فرستد که توهین، حذف و تحقیر آن گروه، نه تنها مجاز، بلکه قابل توجیه است.

این‌جا دقیقاً همان‌جایی‌ست که مرز میان سیاست و خشونت اجتماعی از بین می‌رود. سیاست‌های رسمی، زمینه‌های روانی و اجتماعی خشونت را آماده می‌سازد، به‌ویژه وقتی که ابزارهای اطلاع‌رسانی یک‌جانبه باشند و مهاجران امکان دفاع از خود را در فضای عمومی نداشته باشند.

در گذشته هم چنین مواردی وجود داشت، اما امروز به دلیل فضای رسانه‌ای پرتنش، بحران اقتصادی، و گسترش ناامیدی، این رفتارها نه تنها بیشتر شده بلکه گستاخ‌تر نیز شده‌اند. در شرایطی که مردم خود از بحران معیشتی رنج می‌برند، گفتمان رسمی که مهاجر را «مسئول مشکلات» معرفی می‌کند، همان گفتمانی‌ست که بذر خشونت را در میان مردم می‌پراکند.

نکته‌ی دردناک این‌جاست که مهاجر افغانستانی،

که خود قربانی جنگ و فقر و تبعیض است، اکنون در جامعه‌ای که روزگاری به آن پناه آورده، قربانی سیاست‌سازی و تبلیغات نیز شده است.

جدای از کنوانسیون‌های بین‌المللی در مورد مهاجرت، اعلامیه جهانی حقوق بشر و موازین اخلاقی، شعار «اسلام مرز ندارد» را چگونه می‌توان با برخورد امروز جمهوری اسلامی ایران با مهاجران افغانستانی مطابقت داد؛ در حالی که این شعار از اصلی‌ترین شعارهای این حکومت در سیاست او نسبت به کشورهایمانند فلسطین، سوریه، یمن و... بوده است.

اینکه اسلام مرز ندارد یک شعار است. از عمر این شعار بیش از چهار دهه گذشته است. البته این مورد برای همه کشورهای اسلامی صدق پیدا می‌کند که نسبت به کشورهای اروپایی مرزهای سخت‌تری دارند. افغانستان با ایران جدای «اسلام» مشترکات دیگری هم دارد.

ما با دو ملت روبه‌رو هستیم که از قرن‌ها پیش فرهنگ مشترک، زبان مشترک، روایت مشترک، تاریخ مشترک، و حافظه‌ی جمعی مشترک داشته‌اند. ما فرزندان یک جغرافیای تمدنی‌ایم که نام‌هایی چون مولانا، سنایی، جامی و ده‌ها چهره‌ی دیگر، روح آن را ساخته‌اند. و این روح در تار و پود ادبیات، زبان، و زیست‌روزمره‌ی ما جاری است.

میان افغانستان و ایران، پیوندی وجود دارد که اگر آن را «روح مشترک» بنامیم، اغراق نکرده‌ایم. مهاجر افغانستانی، برای ایران بخشی از همان حافظه‌ی تاریخی است؛ همان حافظه‌ای که از خراسان بزرگ تا ری، از هرات تا تبریز از بلخ تا نیشابور، از غزنی تا اصفهان امتداد دارد. شکستن این پیوند ضربه به ریشه‌های هویتی خود ایران نیز هست.

در چنین بستری، رفتار با مهاجران افغانستانی باید بر

مبنای درک عمیق این پیوندها بازتعریف شود.

می‌خواهم بر اساس گزارش‌هایی که شما به عنوان یک خبرنگار و فعال اجتماعی در اختیار دارید، تاثیر اخراج گسترده مهاجران افغانستانی را در آن طرف مرز یعنی افغانستان بیان کنید.

از منظر اجتماعی، ما با شکل‌گیری یک طبقه‌ی تازه از «بی‌جای‌مانده‌گان» روبه‌رو هستیم؛ افرادی که در ایران ریشه نداشتند و اکنون در افغانستان نیز جای پای ندارند. این وضعیت، هم چرخ‌دنده‌های اقتصاد محلی را تحت فشار قرار داده و هم فشار مضاعفی بر نهادهای بشردوستانه وارد کرده است.

به‌عنوان نمونه، تنها در چند هفته‌ی گذشته، هزاران نفر در پارک‌های عمومی و حتی بیابان‌های مرزی اسکان یافته‌اند. امکاناتی که در اختیار این جمعیت قرار گرفته، به‌شدت محدود است و در بسیاری موارد تنها توسط داوطلبان مردمی و خانواده‌هایی که خود از فقر رنج می‌برند تأمین می‌شود. خانواده‌هایی که نان روزانه‌شان را با بازگشت‌کننده‌ها شریک ساخته‌اند و این اگرچه تصویری از عظمت همدلی مردمی است، اما هم‌زمان زنگ خطری برای بی‌توجهی ساختارهای رسمی نیز هست.

از سوی دیگر، پیامدهای روانی این اخراج‌ها به‌مراتب عمیق‌تر از جنبه‌های مادی است. کودکان و نوجوانانی که هویت‌شان در ایران شکل گرفته، اکنون خود را در کشوری می‌بینند که با آن بیگانه‌اند؛ آن‌هم در فضایی که امکان بازیوند با جامعه به‌سختی فراهم است.

در کنار همه‌ی پیامدهای انسانی، اجتماعی و اقتصادی این اخراج گسترده، یک جنبه‌ی بسیار مهم و عمیق دیگر نیز وجود دارد که کمتر به آن توجه شده است: تضاد کامل میان فرهنگی که این

مهاجران، به‌ویژه دختران، در آن پرورش یافته‌اند و نظامی که اکنون در افغانستان حاکم است. بسیاری از دخترانی که از ایران اخراج شده‌اند، در محیطی بزرگ شده‌اند که با تمام محدودیت‌ها، دست‌کم امکان تحصیل داشتند، آرزوهای فردی داشتند، و هویتی برای خود ساخته بودند. آن‌ها با زبان فارسی نوشتند، شعر خواندند، به مدرسه رفتند، رؤیا ساختند و شخصیت خود را در بستر یک زندگی شهری یا نیمه‌شهری شکل دادند. اما اکنون، ناگهان خود را در کشوری می‌یابند که نه تنها هیچ زیرساختی برای پذیرش‌شان ندارد، بلکه حق ابتدایی‌ترین حقوق‌شان، تحصیل، حرکت، هویت نیز از آنان سلب شده است.

از دید من، اگر روزی قرار باشد این فاجعه نزد وجدان جهانی و نزد ملت افغانستان به محاکمه کشیده شود، سنگین‌ترین بند این پرونده همین‌جا خواهد بود: اینکه دخترانی را، با آگاهی کامل از سرنوشت‌شان، به کام نظامی پرتاب کردند که نه آن‌ها را می‌پذیرد، نه برای‌شان حق قائل است، و نه حتی صدای‌شان را می‌شنود.



این، چیزی فراتر از بی‌توجهی سیاسی یا قصور اداری است. این یک فروپاشی اخلاقی‌ست. مسئولان ایران، همان‌طور که جامعه‌ی مدنی آن کشور، کاملاً می‌دانند که بازگرداندن اجباری این دختران به افغانستان مساوی‌ست با بریدن رشته‌ی آرزوهای‌شان. با این‌همه، این اخراج‌ها با بی‌اعتنایی کامل ادامه یافت و در برابر این سکوت، تاریخ و انسانیت هر دو گواهی خواهند داد.

جدای از رنجی که نسل ما متحمل می‌شود، آنچه که از رویدادهایی این چنینی باقی می‌ماند تاثیری است که بر نسل‌های آینده به جا خواهد ماند. به نظر شما اقداماتی از این دست چه تاثیراتی بر روابط دو ملت دارد دو ملتی که هنوز هم خانواده‌های زیادی را می‌توان در میان آنها یافت که پیوندهای خویشاوندی خود را حفظ کرده‌اند و با یکی دو نسل فاصله هنوز با اقوام خود در کشور همسایه رفت و آمد دارند؟

من مطمئن هستم که درد و تحقیر امروز، اگرچه

ممکن است در سطح رسانه‌ها و دولت‌ها پس از مدتی فراموش شود، اما در حافظه‌ی فردی و خانوادگی باقی می‌ماند.

بسیاری از خانواده‌های افغانستانی و ایرانی هنوز ریشه‌های مشترک دارند. در بسیاری از خانه‌ها، مادر از ایران آمده، پدر در افغانستان به دنیا آمده، یا فرزندی میان دو سرزمین بزرگ شده‌اند. اما این رابطه‌ی طبیعی و انسانی، در برابر تجربه‌ی تحقیر و طرد جمعی، دچار گسست احساسی می‌شود. کودک امروز، که در مرز زیر آفتاب داغ ایستاده و شاهد فریاد، ترس و آوارگی مادرش است، در آینده‌ای نه‌چندان دور، با ذهنیتی متفاوت به همسایه‌ی غربی خواهد نگریست.

داستان ما نباید به سرنوشت تلخ دو کره بدل شود. در مناطق تایباد و اسلام‌قلعه، کمتر خانهای را می‌توان یافت که یکی از اعضایش این سوی مرز و دیگری آن‌سو زندگی نکند.

میان مشهد و هرات، تنها پیوند همسایگی نیست. این‌ها دو شهر از یک خانواده‌اند؛ با شعرهایی که هر دو شنیده‌اند، با غذاهایی که هر دو پخته‌اند، و با نسل‌هایی که میان این دو شهر جابه‌جا شده‌اند. مشهد و هرات، اگر از هم جدا شوند، هویت‌شان ناقص می‌شود، چون بخشی از آن در دل دیگری است.

تهران، هرات و کابل نیز داستانی مشابه دارند. فرزندی در تهران زاده شده، اما مادرش از هرات است. پدری در کابل خاک شده، اما دخترش هنوز در ری زندگی می‌کند.

اگر سیاست‌گذاران به این واقعیت‌ها بی‌اعتنا باشند در حال ویران کردن خانه‌ای هستند که قرن‌ها با هزاران نخ محبت و تاریخ و فرهنگ بافته شده است.



بهنام دارایی‌زاده

مشخص، به‌طور بی‌اساس به جاسوسی و «همکاری با موساد» متهم کرده‌اند.

در چنین فضایی، تنها طی دو هفته نخست این سیاست، بیش از نیم میلیون پناهنده یا حتی ایران‌های-افغانستانی تبار به‌صورت اجباری و دسته‌جمعی اخراج شدند.

این موج اخراج گسترده، به‌ویژه در مناطق مرزی استان‌های خراسان و سیستان و بلوچستان، با خشونت نظام‌مند عوامل حکومتی، بازداشت‌های شبانه، مصادره اموال، و رهاسازی افراد در شرایط غیرانسانی همراه بود.

روندی که نه‌تنها در تعارض با تعهدات بین‌المللی دولت جمهوری اسلامی ایران به‌حساب می‌آید، بلکه حتی با قوانین و مقررات داخلی خود جمهوری اسلامی نیز نمی‌شود توجیه‌اش کرد.

اخراج خودسرانه پناهجویان: نقض اصول بنیادین حقوق بین‌الملل

برابر عرف حقوقی و مقررات ناظر بر حقوق بین‌الملل پناهندگی، اصل بنیادین «بازگشت داوطلبانه با عزت» (Voluntary Repatriation with Dignity) تاکید دارد که هیچ پناهجویی نباید به زور یا بدون رعایت کامل حقوق و کرامت انسانی به کشوری بازگردانده شود که جان، آزادی یا سلامت او در خطر است. این اصل در اسناد معتبر سازمان ملل، از جمله پروتکل‌های کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط

در تابستان پرتنش و ملت‌ه‌ب ۱۴۰۴، رژیم جمهوری اسلامی کارزار گسترده و بی‌سابقه‌ای را علیه مهاجران و پناهجویان افغانستانی آغاز کرد؛ کارزاری که تا زمان نگارش این یادداشت همچنان هم ادامه دارد.

در جریان این کارزار ضدحقوق بشری، به‌طور میانگین روزانه بیش از ۴۰ هزار پناهجو و پناهنده و مهاجر قانونی، از جمله زنان، کودکان، بیماران و افراد آسیب‌پذیر، به‌صورت خودسرانه، بدون دسترسی به روند قضایی شفاف، بدون حکم قانونی و بدون هیچ حق اعتراض، اخراج یا به اردوگاه‌های مرزی فرستاده شدند.

کارزار گسترده اخراج پناهجویان و مهاجران افغانستانی بر مبنای از پوپولیسم و ناسیونالیسم حکومتی سوار است که پس از شکست پرهزینه و تحقیرآمیز نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی در جنگ ۱۲ روزه در برابر اسرائیل شده گرفته است.

نظام حاکم و رسانه‌های وابسته، با هدف منحرف کردن افکار عمومی از بحران مشروعیت و ناکارآمدی فضا تحت بار امنیتی، پناهجویان افغانستانی را بدون هیچ‌گونه سند یا روند قضایی

مسئولیت بین‌المللی جمهوری اسلامی در قبال اخراج اجباری پناهجویان



به وضعیت پناهندگان و دستورالعمل‌های تاکنون هیچ قانون جامع و مستقلی برای تعیین کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل وضعیت پناهندگی، اقامت دائم مهاجران و (UNHCR) به صراحت آمده و بر ضرورت چگونگی تبدیل آن به وضعیت شهروندی تدوین احترام به اراده فرد، تضمین امنیت بازگشت نشده است.

و فراهم کردن بسترهای لازم برای ادغام در جامعه میزبان تاکید دارد. مانند صدور «کارت آمایش»، «برگه سرشماری»

واقعیت این دست که بدون کمترین بزرگ‌نمایی، و «پروانه خروج موقت» اجرا شده است که عمدتاً سیاست خصمانه و آشکارا خودسرانه دولت بر پایه بخشنامه‌های اداری یا تصمیم‌گیری‌های جمهوری اسلامی در اخراج دسته‌جمعی پناهجویان افغانستانی و بی‌توجهی کامل به شرایط واقعی و وخیم حاکم بر افغانستان تحت حاکمیت طالبان، نقض فاحش حقوق بین‌الملل

پناهندگی و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است. این خلای آشکار قانونی، زمینه‌ساز برخوردهای خودسرانه، سلیقه‌ای و تبعیض‌آمیز شده است و حقوق بنیادین مهاجران و پناهجویان را نقض کرده است؛ همچنین مانعی جدی در مسیر

دسترسی پناهجویان و پناهندگان به اقامت دائم، خدمات عمومی و حمایت‌های حقوقی و شهروندی در ایران است. گزارش‌های میدانی از مرزهای دوغارون، تابباد، زابل و میلک حاکی است که بسیاری از مهاجران حتی فرصت جمع‌آوری وسایل شخصی، دریافت حقوق معوقه و ودیعه‌های خانه‌های استیجاری خود را نداشته‌اند.

زنان، کودکان و افراد آسیب‌پذیر بدون برنامه‌ریزی قبلی، غذای کافی و محل اقامت مناسب در مناطق مرزی در گرمای تابستان رها شده‌اند. انجام می‌شود؛ بدون وجود یک مرجع قضایی مستقل که بتواند به صورت منصفانه و حقوقی به پرونده‌ها رسیدگی کند.

خلا قانونی در نظام پناهندگی و اقامت مهاجران در ایران
در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، در نتیجه چنین وضعیتی، مهاجران و پناهندگانی که ممکن است مستحق حمایت بین‌المللی یا وضعیت اقامت قانونی باشند، به دلیل فقدان

امکان دادرسی یا اعتراض، به صورت خودسرانه و سلیقه‌ای بازداشتی یا اخراج می‌شوند. **محرومیت از حق دسترسی به وکیل، حق اعتراض، و دادرسی منصفانه**

اخراج گسترده مهاجران و پناهجویان افغانستانی از ایران، بدون صدور هیچ حکم قضایی مشخص، بدون اطلاع‌رسانی رسمی درباره علت بازداشت یا اخراج، و بدون فراهم کردن امکان

ضبط خودسرانه گذرنامه‌ها و مدارک شخصی و اقامتی
گزارش‌های پرشماری هست که نشان می‌دهد عوامل انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در موارد بسیاری، به صورت کاملاً خودسرانه و بدون هیچ‌گونه دلیل و یا مسئول‌پذیری، اقدام به مصادره گذرنامه‌ها و اسناد اقامتی پناهجویان و مهاجران افغانستانی کرده‌اند. چنین اقداماتی

افراد را عملاً از هویت قانونی محروم می‌کند. برابر اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله به متهم ابلاغ و تفهیم شود». همچنین ماده ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به حق داشتن وکیل را برای همه افراد در همه دادگاه‌ها اشاره کرده است.

وضعیتی که آشکارا با تعهدات بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، از جمله برابر ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنی بر حق برخورداری از شخصیت حقوقی و هویت قانونی در تضاد است. بر اساس گزارش‌هایی که حتی در رسانه‌های داخلی ایران با واکنش‌های زیادی همراه بوده؛ بسیاری از افرادی که سال‌ها به صورت قانونی در ایران اقامت داشته‌اند، از دسترسی به خدمات درمانی، حتی در موارد حیاتی مانند زایمان یا واکسیناسیون کودکانشان، محروم شده‌اند. این اقدام عوامل دولتی جمهوری اسلامی، مصداق آشکار بهره‌گیری از مدارک اقامتی به عنوان ابزاری برای فشار و محروم‌سازی حقوقی یک جمعیت یا گروه خاص است.

در سطح بین‌المللی، دولت ایران به موجب عضویت در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR)، متعهد به رعایت موازین در ماده ۹ (حق آزادی و امنیت شخص) و ماده ۱۴ (حق دادرسی منصفانه و دسترسی به وکیل) است. با این حال، گزارش‌های مستند از منابع داخلی و بین‌المللی نشان می‌دهند که عوامل جمهوری اسلامی، بدون تشکیل پرونده قضایی

و در غیاب هرگونه روند قانونی، افراد را به‌طور خودسرانه بازداشت و مستقیماً به اردوگاه‌های مرزی یا به افغانستان بازگردانده‌اند.

اهمیت حقوقی رأی اخیر دیوان کیفری بین‌المللی

در ماه‌های اخیر و در هفته‌هایی که کارزار حکومتی اخراج پناهجویان در جریان است؛ گزارش‌های زیادی از موج گسترده اخراج اجباری زنان باردار و بی‌سرپرست منتشر شد. بسیاری از این زنان بی‌پناه در شرایط بسیار دشوار به اردوگاه‌ها یا مرزهای افغانستان فرستاده شده‌اند؛ برخی از این زنان حتی در آستانه یا هنگام زایمان بوده‌اند و کودکان خردسالشان با بیماری‌های جدی و بدون امکان درمان رها شده‌اند.

صندوق جمعیت سازمان ملل (UNFPA) و دفتر آن در افغانستان این وضعیت را «بسیار نگران‌کننده» ارزیابی کرده و بر ضرورت اقدام فوری برای ارائه خدمات درمانی و حمایتی به این زنان بی‌پناه در مناطق مرزی تأکید دارد. واقعیت این است که این سیاست‌های ظالمانه و خودسرانه جمهوری اسلامی، در پرتو رأی اخیر دیوان کیفری بین‌المللی لاهه، اهمیت و بار حقوقی ویژه‌ای یافته است. دیوان کیفری لاهه در این رأی، اعمال تبعیض و آزار نظام‌مند علیه زنان را به‌عنوان «جنایت علیه بشریت» به



رسمیت شناخته است.

بر این اساس، سیاست جمهوری اسلامی در اخراج اجباری زنان، به‌ویژه زنان باردار و بی‌سرپرست، به افغانستان تحت حکومت ارتجاعی طالبان، نوعی هم‌دستی و مشارکت فضاحت‌بار با رویکرد سرکوب‌گرانه و خشونت‌بار طالبان در ارتکاب جنایت علیه بشریت است.

جمع‌بندی

اخراج‌های گسترده و خودسرانه، به‌ویژه اخراج زنان باردار، کودکان و دیگر افراد آسیب‌پذیر،

در ایران از بحران عمیق مشروعیت و ناکارآمدی ساختاری جمهوری اسلامی است. این سیاست ضد حقوق بشری که با ملاحظات امنیتی دنبال می‌شود، باید بدون کوچک‌ترین اغماض، با واکنشی فوری، مستند، مستمر و قاطع نهادهای حقوق بشری و مراجع قضایی بین‌المللی مواجه شود.

جامعه جهانی، نهادهای مدافع حقوق بشر، و دادگاه‌های بین‌المللی، موظفند در برابر این سیاست‌های ضدانسانی، سکوت نکنند و با واکنشی هماهنگ و الزام‌آور، مانع تداوم این جنایات حکومتی شوند.

تمامی عوامل و مقام‌های ارشد امنیتی، قضایی و اجرایی جمهوری اسلامی که در طراحی و اجرای این کارزار ضد حقوق بشری نقش داشته‌اند باید شناسایی و پاسخ‌گو شوند.

در پرتو رأی اخیر دیوان کیفری بین‌المللی بدون طی هیچ‌گونه روند قانونی و همراه با اعمال خشونت، نقض آشکار و سازمان‌یافته اصول بنیادین حقوق بین‌الملل پناهندگی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون حقوق کودک، و حتی قوانین داخلی خود جمهوری اسلامی است. این اقدامات، که در بستر شکست‌های امنیتی-نظامی رژیم و زیر سایه‌ی موجی از پوپولیسم راست و ناسیونالیسم حکومتی و رگه‌های آشکاری از نوعی نژادپرستی شدت یافته است؛ تلاشی آشکار برای منحرف‌کردن افکار عمومی

بدون طی هیچ‌گونه روند قانونی و همراه با اعمال خشونت، نقض آشکار و سازمان‌یافته اصول بنیادین حقوق بین‌الملل پناهندگی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون حقوق کودک، و حتی قوانین داخلی خود جمهوری اسلامی است. این اقدامات، که در بستر شکست‌های امنیتی-نظامی رژیم و زیر سایه‌ی موجی از پوپولیسم راست و ناسیونالیسم حکومتی و رگه‌های آشکاری از نوعی نژادپرستی شدت یافته است؛ تلاشی آشکار برای منحرف‌کردن افکار عمومی

حقوق پناهجویان افغانستانی در ایران



سیروان منصوری

در پی تحولات سیاسی و امنیتی در افغانستان، میلیون‌ها تن ناگزیر به ترک خانه و کاشانه خود و پناهندگی به کشورهای همسایه شده‌اند. ایران به عنوان یکی از مقاصد اصلی پناهندگان افغانستانی، میزبان جمعیتی بالغ بر ۴.۳ میلیون تن است. با توجه به تلاش‌های انجام‌شده از سوی رژیم اسلامی در ایران و سازمان‌های بین‌المللی، پناهندگان افغانستانی در این کشور با چالش‌های متعددی روبرو هستند که زندگی آنها را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. از جمله این چالش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

خطر اخراج اجباری: بنابر گزارش کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (یو.ان.اچ.سی.آر)، در سال ۳۲۰۲ حدود ۴.۳ میلیون پناهنده افغانستانی در ایران حضور داشتند. از این تعداد، تخمین زده می‌شود که حدود ۱.۵ میلیون تن، فاقد مدارک اقامتی معتبر هستند. این امر، آنها را در برابر سوءاستفاده و بهره‌کشی آسیب‌پذیر می‌کند و از دسترسی به بسیاری از حقوق اولیه مانند حق آموزش، حق کار و حق دسترسی به خدمات بهداشتی محروم می‌کند. بر پایه گزارش یونسف، حدود ۰۰۴ هزار

کودک پناهنده افغانستانی در ایران از تحصیل محروم هستند. همچنین، بسیاری از پناهندگان افغانستانی به دلیل عدم وجود مدارک اقامتی معتبر، امکان اشتغال به کار را ندارند و به ناچار در مشاغل غیرقانونی و ناامن با دستمزد پایین کار می‌کنند. این مساله، آنان را عملاً در معرض استثمار فزاینده قرار می‌دهد؛ کار طاقت‌فرسا با دستمزد بسیار اندک و ناچیز. یا به جهت عدم دسترسی به بیمه درمانی، با مشکلات زیادی در زمینه دریافت خدمات بهداشتی روبرو هستند. به دلیل فقر، بیکاری، نداشتن بیمه درمانی و تورم فزاینده، بسیاری از مهاجرین قادر به مراجعه به مراکز درمانی نیستند.

این افراد در معرض خطر اخراج اجباری به افغانستان هستند. جایی که جان و امنیت آنها به شدت در معرض خطر قرار دارد. در سال ۲۰۴۱، بر اساس اظهارات مقامات مرزی افغانستان، تعداد افغانستانی‌هایی که از ایران به کشور خود برگشته‌اند، سه الی چهار برابر شده است. این افراد تحت فشار فزاینده از ایران اخراج شده‌اند. پیش از این، وزیر کشور رژیم اسلامی در ایران اعلام کرده بود: «در سال ۱۰۴۱ بیش از یک میلیون و سیصد هزار مهاجر را از ایران اخراج کرده‌ایم. روند اخراج مهاجرین غیرقانونی را تا آخرین تن، بشدت ادامه می‌دهیم».

از سوم ماه مه ۵۲۰۲، روند اخراج مهاجران اهل افغانستان، به گونه‌ای همزمان از سوی ایران و پاکستان شدت گرفته است. حتی بر اساس اعلام کمیساریای عالی سازمان ملل

در امور پناهندگان و «یونیسف»، در دو ماه گذشته، ۰۵۲ هزار پناهنده افغانستان، به نحو اجباری از ایران به کشورشان بازگردانده شده‌اند. سازمان ملل هشدار داده است که همزمان با کاهش کمک‌های بین‌المللی به افغانستان، این اخراج‌های اجباری مهاجران، افغانستان را به لبه پرتگاه می‌راند. سازمان یونیسف نیز تأکید بر برگشت «امن، داوطلبانه و باعزت» مهاجران کرده است، همچنین از پیامدهای بازگشت این مهاجران به افغانستانی که تحت اداره طالبان، که با بحران بشردوستانه و اقتصادی روبه‌رو است، هشدار داده است.

مجله حقوق ما، در رابطه با موضوع حقوق پناهجویان افغانستانی، کودکان کار افغان، بزهکاری در میان پناهجویان افغانستانی، افغانستانی‌ستیزی و دیدگاه‌های راسیستی و نژادپرستانه در میان جامعه ایران نسبت به آنها و همچنین اخراج اجباری آنان از ایران، با نیره انصاری حقوق‌دان، کارشناس حقوق بین‌الملل و حقوق اروپا، عدالت انتقالی و مدافع حقوق بشر، گفتگو کرده است.

وضعیت کلی پناهندگان افغانستانی در ایران از لحاظ معیشت، اشتغال، بیمه، مساله درمانی و تحصیل، به چه صورت است؟

انباشت بحران‌های متعدد در افغانستان، از خشک‌سالی فزاینده ناشی از تغییرات اقلیمی گرفته تا سوءمدیریت‌های طالبان، موجب

روند تصاعدی مهاجرت ساکنان آن کشور به کشورهای اطراف از جمله ایران شده است. پناهندگان افغانستانی به دلیل عدم دسترسی به بیمه درمانی با مشکلات زیادی در زمینه دریافت خدمات بهداشتی روبرو هستند. به دلیل فقر، بیکاری، نداشتن بیمه درمانی و تورم فزاینده، بسیاری از مهاجرین نمی‌توانند به مراکز درمانی مراجعه کنند که بیمار در کنج خانه یا اطاقشان می‌مانند و با درد و بیماری دست و پنجه نرم می‌کنند.

بر پایه گزارش سازمان امور پناهندگان، در سال ۶۹۳۱، تنها یکصد و بیست و چهار هزار مهاجر قانونی در طرح سلامت ثبت‌نام کرده‌اند که تحت



پوشش بیمه قرار گرفتند. هزینه سالانه بیمه هر مهاجر، چهل و شش هزار تومان است که از سوی کمیساری عالی پناهندگان، پرداخت می‌شود. بسیاری از پناهندگان افغانستانی در ایران، در شرایط معیشتی نامناسبی زندگی می‌کنند و با فقر و گرسنگی، دست و پنجه نرم می‌کنند. بر اساس گزارش کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل، در سال ۲۲۰۲ حدود هفتاد درصد از پناهندگان افغانستانی در ایران زیر خط فقر بودند که این مساله موجب شده است تا بسیاری از آنها با مشکلاتی مثل سوءتغذیه، عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم و بهداشت نامناسب روبرو شوند. درباره تحصیل

کودکان افغانستانی در ایران باید گفت که هیچ یک از مقاطع تحصیلی رایگان نیست.

در مدارس دولتی، شهریه آموزشی پرداخت می‌کنند و در مواردی، از تحصیل در مدارس روزانه محروم هستند و ناگزیر هستند که در مدارس شبانه تحصیل کنند. ممانعت از تحصیل کودک مهاجر، نخستین بازخوردی که به کودک می‌دهد این است که با سایر کودکان، تفاوت دارد و تبعیض می‌تواند حتی زمینه‌ساز بسیاری از مشکلات روحی و اقتصادی باشد و این کار، ناگزیر کودک را روانه بازار کار خواهد کرد و رشد عاطفی کودک را با اختلال روبرو می‌کند و از بدشأنی، هیچ قانونی از این کودکان حمایت نمی‌کند و ساعت کار برای آنها تعریف خاصی ندارد. کودکان پناهنده افغانستانی در ایران با محدودیت‌های زیادی در همین زمینه آموزش روبرو هستند و تعداد کمی از آنان مجبور به تحصیل در مدارس غیرانتفاعی خودگردان با شهریه‌های بالا می‌شوند که کیفیت آموزش در مدارس غیرانتفاعی خودگردان، به طور کلی پایین‌تر از مدارس دولتی است.

با توجه به آمار کم اشتغال رسمی و نبود امنیت شغلی، وضعیت بزهکاری در بین آنان به چه شکل است؟ همچنین مسایلی مانند سوءاستفاده جنسی از زنان و دختران پناهجوی افغانستانی در چه سطحی مشاهده می‌شود؟

هیچ آمار دقیقی در خصوص مشارکت



مهاجران افغانستانی در فعالیت‌های مجرمانه در رسانه‌های ایران وجود ندارد. اما با توجه به عدم دسترسی به حداقل‌ترین نیازها، عملاً زنان و کودکان افغانستانی در صدر لیست افراد آسیب‌پذیر و در معرض خطر ارتکاب جرایم، از جمله قاچاق مواد مخدر و سرقت هستند و یا ممکن است ناخواسته وارد گروه‌هایی شوند. عدم دسترسی به این امکانات موجب شده است که زنان و کودکان پناهنده افغانستانی به طور خاص در معرض آسیب‌های مختلفی مثل خشونت، سوءاستفاده‌های جنسی و استثمار قرار بگیرند که بر اساس گزارش‌ها، بسیاری از زنان و دختران پناهنده افغانستانی، در معرض خشونت خانگی، ازدواج زودهنگام و اجباری و قاچاق انسان قرار دارند و البته به دلیل اوضاع امنیتی و کنترل شدید بر رسانه‌ها در ایران، آمار دقیق این موارد منتشر نمی‌شود. به نوعی دولت و رسانه‌ها که تحت فضای امنیتی هستند، یک سری اطلاعات را که ممکن است مربوط به ارتکاب جرایم توسط پناهندگان افغانستانی باشد، اعلام نمی‌کنند.

بحث کار در بین پناهندگان افغانستانی به چه شکل است؟

به رغم همه محدودیت‌هایی که دولت برای به کارگیری اتباع غیرمجاز در بازار کار اعمال کرده است، بسیاری از کارفرمایان به ویژه در بخش ساختمان، بازار خرده‌فروشی و مراکز خدماتی، از نیروی کار افغانستانی استفاده می‌کنند.

از آنجایی که اتباع خارجی، معمولاً دستمزد پایین‌تری نسبت به نیروی کار ایرانی درخواست می‌کنند، هزینه تمام‌شده کالا کاهش پیدا می‌کند و حاشه سودبخشی بخش خصوصی تقویت می‌شود. حتی در این باره معاون اشتغال وزارت کار در سال ۲۰۴۱ اعلام کرده بود که در ایران، حداقل ۱.۵ میلیون نیروی کار بدون پروانه اشتغال و ۳ میلیون نیروی کار با پروانه اشتغال، مشغول کار هستند؛ آماري که از تمایل بیشتر کارفرمایان به استخدام غیرمجاز اتباع و کاهش هزینه‌های تولید حکایت دارد. بر اساس داده‌های مرکز آمار، استخدام

افغانستانی‌ها در بازار کار ایران در یک دهه اخیر، بیش از ۵۴ درصد رشد داشته است. کارگران افغانستانی، در سال ۱۰۴۱، حدود ۳.۳ درصد از نیروی کار ایران را تشکیل می‌دادند و این سهم احتمالاً بعد از موج دوم مهاجرت افغانستانی‌ها در سال ۲۰۴۱، افزایش پیدا کرده است. جزئیات بیشتر داده‌های مرکز آمار نشان می‌دهد که اگرچه آنها بیشتر در بخش‌های خدماتی و غیرتخصصی، مشغول به کار بوده‌اند، اما از سال ۱۹۳۱ تاکنون، حضور آنها در دو گروه شغلی تکنسین و متخصص، بیش از دو برابر شده است. یافته‌ها از بخش دیگری از داده‌های

مرکز آمار، نشان می‌دهد که استخدام اتباع افغانستانی، بیشتر در بخش‌هایی انجام شده است که نرخ بیمه پایین‌تری دارند. این واقعیت نشان می‌دهد که یکی از دلایل اصلی اقبال کارفرمایان به اتباع خارجی، همان کاهش هزینه تولید بر پرداخت دستمزد و حق بیمه کمتر است. البته از طرف دیگر می‌توان گفت: مشخص نیست که در شرایط اخراج این نوع کارگران از بازار کار، کارفرمایان همچنان توان استخدام نیروی کار ایرانی با حق بیمه و دستمزد بالاتر را خواهند داشت یا خیر. با توجه به کاهش بیشتر ارزش پول ملی ایران، ارزش دستمزد نیروی کار هم در ایران، قاعدتاً تضعیف می‌شود. بر همین اساس با توجه به دستمزدهای کنونی، تبدیل ریال به ارزهای خارجی و ارسال آن به افغانستان برای مهاجران افغانستانی شاغل در ایران، مثل گذشته، صرفه اقتصادی ندارد.

مساله افغانستانی‌ستیزی و دیدگاه‌های راسیستی در بین برخی اقشار مردم در مورد پناهندگان افغانستانی چیست؟ کمپین «اخراج افغان مطالبه ملی» از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا رد پای نهادهای دولتی هم پشت این ماجرا است؟

حکومت اسلامی طی این سال‌ها حتی آمار درستی از تعداد این مهاجرین نگرفته و به درستی اعلام نکرده است؛ برای پخش یکسان

و اسکان مناسب آنان در نقاط مختلف کشور برنامه‌ای نداشته است. در حال حاضر هم می‌کوشد با روش‌هایی مثل ضرب و شتم شدیدتر مهاجران هنگام ورود غیرقانونی در مرز و راندن اتباع افغانستانی از محدوده برخی اماکن در کل کشور، این موج را کنترل کند. برخوردهای پرخشونت حکومت، هر بار دقیقاً نتیجه عکس به بار می‌آورد و در حال حاضر معضل افزایش شمار مهاجران افغان چالش‌برانگیز شده است. حکومت اسلامی بار دیگر راه چاره را در ضرب و شتم و تنبیه بدنی بیشتر مهاجران غیرقانونی و راندن مهاجران از اماکن مختلف، جستجو می‌کند. البته موج اخیر ورود پناهندگان افغانستانی به ایران از سال ۱۴۰۲، عمدتاً مردان جوان بدون مدارک، با موج فزاینده‌ای از افغان‌هراسی مواجه شده‌اند. اداره مهاجرت طالبان، اعلام می‌کند که ایران، در سال ۱۴۰۲، تعداد افغان‌های اخراج‌شده را پنجاه درصد بیشتر از سال ۱۴۰۲، انجام داده است. در واقع، مقامات رژیم اسلامی، اخراج افغان‌ها را افزایش داده‌اند و بسیاری از رسانه‌های ایرانی و افغانستانی، از وقوع شکنجه، خشونت و تحقیر، در طول این اخراج‌ها، گزارش داده‌اند. دولت‌مردان اسلامی در ایران، خواستار اخراج و ایجاد دیوار مرزی هستند، در حالی که جمهوری اسلامی، سال‌ها خدمات اجتماعی از جمله بهداشت و آموزش ابتدایی را به پناهندگان افغانستانی ارائه کرده است اما سیاست‌مدارانی

هستند که دسترسی به برخی از خدمات را برای افغانستانی‌ها محدود کرده‌اند و در برخی موارد خواستار اخراج دسته‌جمعی آنها شده‌اند. به نظر می‌رسد که افغانستانی‌ها را هدف قرار داده‌اند و به همین جهت، وزارت کشور ایران، در ماه آوریل سال جاری اعلام کرد که دسترسی به برخی خدمات اجتماعی برای اتباع خارجی که به صورت غیرقانونی در ایران زندگی می‌کنند، قطع خواهد شد. رئیس اداره اتباع خارجی وزارت کشور اعلام کرد که مهاجران بدون مدارک، باید کشور را ترک کنند. حتی محمدباقر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی و یک فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با ارتباط نزدیک با رهبر انقلاب، علی خامنه‌ای، در طول کارزار انتخاباتی خودش در سال ۱۴۰۲، وعده داده بود که دیواری بین ایران و افغانستان خواهد ساخت و به همین جهت، این موارد نشان از این دارد که این نوع برخوردها، رو به افزایش گذاشته است.

وضعیت بازگشت پناهندگان افغانستانی به کشورشان چگونه است؟ چه تعداد سالیانه اخراج می‌شوند؟ چه تعداد داوطلبانه باز می‌گردند؟ حمایت دولت و تسهیل امور بازگشت پناهندگان از سوی دولت به چه شکل است؟ آیا به نظر شما، پناهندگان اخراجی، در افغانستان امنیت زندگی و جانی خواهند

داشت؟ شد که موج جدیدی از تعصب و نژادپرستی خیر، پناهندگان اخراجی افغانستانی، هیچ‌گونه امنیت جانی و زندگی نخواهند داشت. افغانستان به لحاظ اقتصادی بسیار ضعیف است؛ به نحوی که سالانه کمک‌های اقتصادی از کشورهای اروپایی به ویژه سوئد، دریافت می‌کند تا بتواند اقتصاد را به نحوی تامین کند. بنابراین، عدم وجود امنیت شغلی، اقتصادی، درمانی، بهداشتی، بیمه، نبود مسکن با وجود دولت مستبد طالبان در افغانستان، و با توجه به اینکه هراس از بازداشت و زندان شکنجه و مرگ برای افغانستانی‌هایی که اخراج می‌شوند وجود دارد، بنابراین عدم امنیت بعد از بازگشت به افغانستان، مسلماً این هراس را برای آنها به وجود می‌آورد که چگونه می‌توانند در آنجا به زندگی، ادامه دهند. به ویژه نظامیان سابق افغانستان در ایران که این روزها اعلام کرده‌اند که در هراس دایمی از گسترش جنگ در ایران، زندگی می‌کنند و نمی‌توانند به افغانستان برگردند. چون در حکومت طالبان، با تهدید و خطر مواجه هستند. البته در مورد اخراج مهاجران افغانستانی، دولت جمهوری اسلامی یک کمپینی را تشکیل داده بود و بسیاری از دولت‌مردانی که به دنبال اخراج مهاجران افغانستانی هستند، اعلام کردند که این کمپین ایجاد شده است و صدها هزار امضاء برای اخراج افغانستانی‌ها جمع‌آوری شده است. حتی در اوت ۱۴۰۲ در گزارشی در خصوص مهاجران افغانستان در ایران، اعلام

علیه مهاجران افغانستانی در کشور ایران آغاز شده است و این گزارش اعلام کرد که مساله تعصب و نژادپرستی در برابر افغانستانی‌ها، بعد از انتخابات ریاست جمهوری ابراهیم ریسی، افزایش پیدا کرده است. با توجه به این گزارش که توسط روزنامه "لوموند" پاریس، منتشر شده بود، اعلام کرد که کمپین "اخراج افغانستانی‌ها" در شبکه‌های اجتماعی هم راه‌اندازی شده است و حدود ۰۲ صفحه اینترنتی که برخی از آنها به امضای صدها هزار نفر رسیده است، آشکارا درخواست اخراج مهاجران افغانستانی از ایران را نشان می‌دهد و رسانه‌ها و مقامات دولتی هم از این اقدام، حمایت می‌کنند. می‌توان گفت که کمپین دیگری هم با عنوان "اخراج افغان‌ها، مطالبه ملی" توسط دولت جمهوری اسلامی در ایران و موافقان این دولت راه‌اندازی شده است. با توجه به اینکه ایران کشور همسایه افغانستان است و بسیاری از مهاجران افغانستانی بعد از چندین دهه زندگی در ایران به حقوق اولیه خودشان دسترسی ندارند، می‌توان گفت که حکومت اسلامی از ۰۲ مارس تا ۱۲ ژوئیه ۱۴۰۲، پنجاه و شش هزار سیصد و پنجاه و شش تبعه خارجی را که بیشتر آنها مهاجران افغانستانی هستند، از کشور، اخراج کرده است.

پناهندگی در قوانین جمهوری اسلامی



مینا موحد

امنیت می‌پردازد.

با گذشت بیش از چهار دهه از آغاز مهاجرت گسترده افغانستانی‌ها به ایران، هنوز روایت زندگی بسیاری از آن‌ها در سایه مانده است. کودکانی که در خاک ایران به دنیا آمده‌اند اما تابعیت ندارند، جوانانی که اجازه تحصیل یا کار ندارند و میان دو هویت سرگردان‌اند و خانواده‌هایی که با وجود سال‌ها زندگی در این کشور، هنوز "موقت" محسوب می‌شوند.

آیا در ایران قوانین کارآمدی برای سامان‌دهی و حمایت پناهندگان وجود دارد؟

بسیاری از این پناهندگان نه تنها جنگ و ناامنی را پشت سر گذاشته‌اند بلکه اکنون با نوعی بی‌هویتی و بی‌ثباتی دائمی در کشور میزبان روبه‌رو هستند و خانواده‌هایی که سال‌هاست با ترس از اخراج یا نادیده گرفته شدن، روزگار می‌گذرانند.

پس از انقلاب اسلامی ایران، قوانین مربوط به پناهندگی در قالب قانون مستقل تصویب نشده‌اند، اما موضوع پناهندگی در برخی مصوبات، آیین‌نامه‌ها و مقررات داخلی دولت جمهوری اسلامی و همچنین در سندهای همکاری با نهادهای بین‌المللی مانند RCHNU (کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان) مورد توجه قرار گرفته است.

آیین‌نامه اجرایی مصوب سال ۳۶۳۱ هیئت وزیران را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین سند قانونی جمهوری اسلامی ایران در موضوع پناهندگی پس از انقلاب معرفی کرد که در آن به موضوعاتی از جمله تعریف پناهنده، ایجاد کمیته پناهندگی در وزارت کشور، صدور مجوز اقامت، الزام به عدم استرداد اجباری و رعایت حقوق اولیه آموزش و خدمات درمانی و

روند درخواست پناهندگی و پذیرش آن در

ایران قانونی در مورد پناهندگی دارد که مربوط می‌شود به سال ۲۴۳۱ قبل از انقلاب. قانون پناهندگی بعد از انقلاب هم مربوط می‌شود به آیین نامه اجرایی مصوب هیئت وزیران که پناهندگی را تعریف و شاخص‌های پناهندگی را مطرح کرده است.

با وجود این که ایران قانون پناهندگی دارد اما اجرای این قانون خیلی جدی گرفته نمی‌شود و مثل کشورهای اروپایی یا آمریکایی نیست که ابتدا پناهنده خود را معرفی کند و بعد از مدتی به درخواست او جواب دهند و اگر پناهندگی‌اش پذیرفته شد، بعد از مدتی هم بتواند شهروندی بگیرد.

این قوانین در ایران چندان مرتب اجرا نمی‌شود و نهایت این که اگر درخواست پناهندگان را بپذیرند یک کارت اقامت به آنها می‌دهند که باید چند سال یک بار هم تمدید شود، ولی هرگز منجر به شهروندی نخواهد شد.

ایران چگونه است؟

مسئول رسیدگی به پرونده پناهندگان افغانستانی یا هر کشور دیگری، کمیته پناهندگان زیرمجموعه وزارت کشور است. وقتی شخص تقاضای پناهندگی می‌کند پرونده به وزارت کشور می‌رود و بررسی می‌شود. اگر موافقت نکنند، درخواست‌کننده باید به کشور خودش بازگردد که البته بیشتر اوقات آنها به افغانستان بر نمی‌گردند. این‌جاست که کسانی که مجوز اقامت دارند و آنها که ندارند مشکلاتشان با هم یکسان می‌شود چون کسی که اقامت قانونی هم ندارد به کشورش بازمی‌گردد و راهکاری برای بازگرداندنش وجود ندارد. این باعث می‌شود آنهايي هم که اقامت قانونی دارند وضعیتشان بهتر نباشد. اگر هم تقاضایشان پذیرفته شود پرونده آنها به اداره پلیس و اداره اتباع خارجی فرستاده می‌شود تا آنها مشخص کنند این فرد کجا باید زندگی کند.

و دشوار است و به سختی اقامت آنها را قبول می‌کنند. هم گرفتن اقامت بسیار سخت است و هم تمديد آن و خیلی موضوع جدی گرفته نمی‌شود. حتی کسانی که در ایران به دنیا می‌آیند از مادر ایرانی و پدر افغانستانی که باید شناسنامه ایرانی داشته باشند بر اساس مصوبه سال ۸۹۳۱ حتی اینها هم با مشکل اقامت مواجه هستند.

در مورد هویت هم به خصوص آنهايي که در ایران به دنیا می‌آیند یا از کودکی در ایران زندگی می‌کنند، در عمل هویت و رفتار و شخصیتشان ایرانی است ولی هرگز به اینها مدرک هویت ایرانی داده نمی‌شود.

مشکل هویت و اقامت پناهندگان افغانستانی مشکل جدیدی را به وجود می‌آورد به اسم مشکل مالکیت. یعنی در مورد خرید و فروش ملک یا ماشین یا داشتن حساب بانکی یا حتی سیم کارت موبایل مشکل دارند. البته در مورد اموال منقول مانند داشتن ماشین مشکلات کمتر است ولی

حتی با مجوز اقامت هم اگر بخواهند زمینی را خرید و فروش کنند یا حساب بانکی باز کنند نمی‌توانند. مگر این که بتوانند از مصوبه هیات وزیران اجازه بگیرند که به سختی و به ندرت چنین اجازه‌ای صادر می‌شود.

مهمترین چالش‌های قانونی برای پناهجویان افغانستانی در ایران چیست و آنها با چه معضلاتی مواجه هستند؟

اگر یک پناهنده افغانستانی حتی بتواند مجوز اقامت هم بگیرد و تقاضایش پذیرفته شود باز هم با مشکلات زیادی مواجه است. مهم‌ترین مشکلاتی که پناهندگان افغانستانی با آن روبرو هستند، پنج مورد است. مشکل اقامت، مشکل هویت، مشکل مالکیت، مشکل آموزش و مشکل اشتغال. مشکل اقامت بزرگترین چالشی است که با آن مواجه هستند. چون روند اداری آن بسیار کند

را ثبت نام نمی‌کنند. گاهی هم خانواده‌های ایرانی نمی‌پذیرند که بچه‌هایشان در کنار دانش‌آموزان افغانستانی درس بخوانند و اعتراض می‌کنند. کمتر می‌شود. مثلاً اگر شخص قبولی پناهندگی گرفت، بعد از ۵ سال یا ۱۰ سال امتحانی بدهد و قبول شود به او شهروندی ایران بدهند. اما چون افغانستانی با مجوز اقامت بخواهد در دانشگاه ادامه تحصیل دهد باید حتماً ویزای دانشجویی بگیرد و حتی باید کارت اقامتش باطل شده و تبدیل شود به ویزای دانشجویی. وقتی دانشگاهش هم تمام می‌شود چون کارت اقامتش باطل شده باید به افغانستان بازگردد یا از ایران خارج شود.

مساله دیگر هم اشتغال آنها است که به سادگی آنها را هر جایی راه نمی‌دهند. چون بحث هویتی برایشان امکان‌پذیر نیست در مراکز دولتی که اصلاً نمی‌توانند استخدام شوند. فقط بعضی مراکز خصوصی است که آن هم هر جایی پذیرفته نمی‌شوند مگر در کارهای سخت یا بدون بیمه. اگر بیمه هم نداشته باشند با حوادث ناشی از کار و هزینه‌های بالای درمان روبرو هستند. خصوصاً که قانون کار در این مورد پیش‌بینی‌های لازم را نکرده است.

آیا راه‌کارهایی برای سامان‌دهی بهتر وضعیت پناهجویان افغانستانی در ایران وجود دارد؟ این که چگونه این مشکلات می‌تواند برطرف شود، همه در دست دولت است که باید به مشکلات رسیدگی کند. اگر کسی به عنوان پناهنده وارد می‌شود بر اساس قانون سال ۲۴۳۱ یا سایر آیین‌نامه‌های مصوب، اگر در ایران مجوز اقامت گرفت باید بتواند شهروند ایران شود تا با مشکلات آموزش و اشتغال و مالکیت روبرو نشود.

مهمترین تفاوت شرایط پناهندگی در ایران با سایر کشورها چیست؟

در بسیاری از کشورها یک پناهنده می‌تواند بعد از مدت زمان مشخصی به مرحله شهروندی و دریافت پاسپورت برسد. ولی در ایران، پناهندگان افغانستانی به ندرت بتوانند شهروندی بگیرند، شاید بعد از سی‌چهار سال زندگی یا متولد شدن در ایران، آن هم از طریق دادگاه و با فشار قضایی؛ ولی به طور معمول حتی اگر اقامتشان پذیرفته شود هرگز هویت ایرانی به آنها نمی‌دهند.

در بسیاری از کشورها یک پناهنده می‌تواند بعد از مدت زمان مشخصی به مرحله شهروندی و دریافت پاسپورت برسد. ولی در ایران، پناهندگان افغانستانی به ندرت بتوانند شهروندی بگیرند، شاید بعد از سی‌چهار سال زندگی یا متولد شدن در ایران، آن هم از طریق دادگاه و با فشار قضایی؛ ولی به طور معمول حتی اگر اقامتشان پذیرفته شود هرگز هویت ایرانی به آنها نمی‌دهند.



ما از عدالت سهمی داریم
دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم
سر دبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net